

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه هفدهم

هدف‌های نبوت

ما می‌خواهیم این مطلب را امروز بفهمیم که مقصود و منظور از این ایجاد تحول و به‌طور کلی از همه فعالیت‌های پیغمبران الهی چیست؟ هدف اولی پیغمبر، هدف اصلی پیغمبر یک چیز است؛ در نیمه راه آن هدف، هدف‌های دیگری هم برای پیغمبر مطرح می‌شود که در میان این هدف‌های دیگر یکی از همه مهم‌تر و برای پیغمبر جاذبه‌دارتر است. اما هدف اصلی و اولی پیغمبران الهی عموماً، در چند کلمه قابل خلاصه کردن است. پیغمبران به این جهان می‌آیند تا انسان را به سرمنزل تعالی و تکامل مقدرش برسانند. انسان به عنوان یک موجود که دارای استعدادها، دارای قوه‌ها و انرژی‌های فراوان هست؛ می‌تواند چیزی بالاتر، برتر، عزیزتر و شریف‌تر از آنچه هست؛ بشود.

مکتب‌های مادی می‌گویند دنیا را آباد کنیم، فقر را براندازیم، جهل را براندازیم، جامعه عالی درست کنیم، جامعه انسانی درست کنیم، جامعه‌ای که در آن ظلم نباشد، طبقات نباشد، استثمار نباشد، تبعیض نباشد؛ خیلی خوب درست کردید حالا انسان می‌خواهد توی این جامعه چه کار کند؟ جواب ندارند! توی این جامعه انسانیت می‌خواهد به کجا برسد؟ پاسخی ندارند! می‌خواهد بخورد و بخوابد؟! می‌خواهد راحت زندگی بکند، همین؟! انسان برای فقط زندگی راحت، یعنی راحت به دست آوردن و راحت خوردن و راحت پس دادن، برای همین بایستی مجاهدت کند؟! و هدفش همین باشد؟!!

اینجاست که کمیت مکاتب مادی لنگ است! مکاتب الهی می‌گویند: نه، هدف بعد از این است. هدف عالی پیراسته شدن انسان است. هدف عالی انسان شدن بنی آدم است. بنی آدم غیر از انسان است. بنی آدم همین موجودی است که روی دو پا راه می‌رود با این همه داعیه؛ این بنی آدم است. اما انسان شدن یعنی همه این فضائل و سرچشمه‌های استعداد در وجود او به جریان بیافتد. می‌گویید بُعدش چه؟ می‌گوییم بُعد ندارد! انسان نامحدود است. به قدر قدرت خدا نامحدود است. بُعد ندارد.

« اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجعون » وقتی که انسان در روند تکامل افتاد؛ دیگر آخر ندارد. روی ایده خداپرستان و فکر موحدین عالم و ادیان عالم. همین طور پیشرفت است؛ دائماً پیشرفت است. دائماً اوج است. دائماً تکامل و تعالی است. آخر و نهایت ندارد و انبیا برای این بود.

انبیا می آیند تا انسان ها را از بدی ها، از پستی ها، از جهالت ها، از ردیلت های اخلاقی، از پوشیده ماندن استعداد های درونی خلاص کنند، نجات بدهند آن ها را، انسان کامل و متعالی بسازند. این هدف اولی انبیاست.

تا اینجای حرف معروف است؛ از اینجای حرف به آن طرف غیر معروف است. از اینجای حرف به آن طرف گفته نمی شود. چیست از اینجای حرف به آن طرف؟ این است. سوال؟ انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند. آیا آمدند پیش مردم دانه دانه گوش افراد را گرفتند، دست افراد را گرفتند، تنها بردند در خلوت خانه و صندوق خانه و مدرسه و مکتب، بنا کردند آن ها را تعلیم و تربیت دادن؟! آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم نشستند توی خانقاه خودشان تا مردم بیایند حال معنوی آن ها را ببینند و با آن ها هم عقیده و همراه و همگام شوند؟! آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، نابلو زدند، دعوت هم کردند، هر کس می خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا پیش ما حرف یاد بگیرد؟! این جوری بودند؟! یا نه، انبیا معتقد به تربیت فردی نیستند. انبیا معتقد به دانه دانه انسان سازی نیستند. انبیا فقط یک پاسخ دارند به این سوال که چگونه می توان انسان ها را ساخت؟ چگونه می توان انسان ها را بر طبق الگوهای صحیح الهی تربیت کرد؟ یک جواب دارند. آن جواب این است. انبیا می گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پروراند؛ تربیت کرد و بس.

انبیا می گویند دانه دانه نمی شود قالب گرفت. کارخانه باید درست کرد! انبیا می گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم ها را درست کنیم؛ شب می شود و عمر می گذرد! جامعه لازم است. نظامی لازم است. «اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» در محیط جاهلی مکه، پیغمبر وقتی می خواهد آدم درست بکند؛ مجبور است یکی یکی درست بکند. برای خاطر این که از برای ایجاد آن چنان نظامی، یک عده خواص لازم هستند. یک عده سنگ زاویه و زیر بنا لازم هستند. این ها قبلاً دانه دانه درست می شوند. این منافات ندارد با نقشه کلی انبیا.

پیغمبر برای این که سنگ‌های زاویه جامعه مدنی را درست بکند و بتراشد؛ مجبور است در مکه آدم‌سازی فردی بکند. یک دانه ابوذر، یک عبدالله مسعود، یکی دیگر، یکی دیگر و از این قبیل. صد نفر، دویست نفر فوقش آدم درست بکند. این‌ها می‌شوند سنگ‌های بنا از برای تشکیل جامعه مدنی آینده یعنی جامعه توحیدی و اسلامی. پیغمبر آنجا آن جوری یک دانه یک دانه آدم درست می‌کند؛ با چه زحمتی، با چه رنجی، با چه خون دلی! پدرها مانع می‌شوند پسرها چیز بفهمند، پسرها دل به دنیا می‌بندند؛ نمی‌آیند دنبال پیغمبر حرف یاد بگیرند. هر کسی که یک مقداری گرایش پیدا می‌کند؛ رانت‌ها و زحمت‌ها و خون دل‌هاست. این کارها همه انجام می‌گیرد اما وقتی نوبت به مدینه می‌رسد؛ آن جامعه الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود. پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام فرمان‌های خداست. آنجا، آن وقت خدای متعال این جوری حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چون یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» و بینی مردم را که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند. این حاصل مطلب در زمینه هدف‌های انبیاست.

پایان

تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری